

بررسی محوریت مادی گرایی در نبردهای سه خلیفه نخستین با تکیه بر منقولات بلاذری

[محمد حسین امامی جو* / حسین رضوی**]

■ چکیده

مقاله حاضر عهده‌دار بررسی و تحلیل انگیزه و اهداف خلفای سه گانه از جنگ‌ها و فتوحات با تأکید بر دو منبع تاریخی فتوح البلدان و انساب الأشراف، تألیف احمد بن یحیی بلاذری است. این مقاله نشان می‌دهد انگیزه و هدف فتوحات دعوت به اسلام نبود، بلکه در مرحله اول دریافت صدقه از کسانی بود که از حاکمیت آنان سرباز زدند و در مرحله بعد دریافت جزیه و خراج و گسترش قلمرو حکومت مسلمانان بوده است.

کلید واژه‌ها: فتوحات اسلامی، جنگ‌های رده، انساب الأشراف، فتوح البلدان، جزیه و خراج

*. دانشجوی دکترای فلسفه دین، emamijoo@gmail.com
**. پژوهشگر حوزه تاریخ، hossein_razavi@yahoo.com

۱- مقدمه

درباره انگیزه، اهداف و پیامدهای جنگ‌ها و لشکرکشی‌های خلفای سه‌گانه سخنان فراوان به میان آمده است. پاره‌ای آن را ستوده‌اند^۱ و گروهی درباره ارزش انگیزه‌ها و اهداف آن تردید کرده‌اند.^۲ این، لزوم بررسی دقیق و مطالعه تصریحات و شواهد اصلی تاریخی را می‌طلبد.

یکی از کسانی که به ثبت گزارش فتوحات پرداخته است، احمد بن یحیی بلاذری است. احمد بن یحیی بن جابر بلاذری بغدادی کاتب، از مهم‌ترین مورخان و نسب‌شناسان قرن سوم است. سال تولد وی دانسته نیست، اما گفته شده در بغداد بین سال‌های ۱۷۰ تا ۱۸۰ به دنیا آمد و بین ۲۷۹ تا ۲۸۱ از دنیا رفت. ابن ندیم از او و آثارش یاد کرده و وی را از مترجمان کتاب‌های فارسی به عربی دانسته است که از جمله آثارش ترجمه عهد اردشیر به شعر است. یاقوت با تفصیل بیشتری از او یاد کرده است. از ذکر مشایخ وی توسط یاقوت چنین برمی‌آید که بلاذری دانش خود را از محدثان شامی - عراقی برگرفته است.^۳

دو کتاب با ارزش از بلاذری برجای مانده است: یکی *فتوح البلدان* که مورد ستایش مسعودی قرار گرفته و گفته است که در فتح شهرها کتابی بهتر از آن سراغ ندارد.^۴ این کتاب درباره سیر فتح شهرها در قرون نخست اسلام است. کتاب با ارزش دیگر وی *انساب الأشراف* است که تاریخ دوران اسلامی را در قالب نسب‌شناسی و خاندانی آورده است. نام‌های دیگر این اثر، *الأخبار و الأنساب*، *جمل انساب الأشراف*، *انساب الأشراف* و *اخبارهم و تاریخ الأشراف* است.^۵

شیوه تحقیق این مقاله، مطالعه اهداف نبردها و فتوحات خلفای سه‌گانه، با تکیه بر دو اثر مهم تاریخی بلاذری (*فتوح البلدان و انساب الأشراف*) است. البته به ندرت و به ضرورت

۱. جزیری، کتاب *الفرق علی المذاهب الأربعة*، ص ۳۶۶، چنان‌که در زیارت ابوبکر آورده‌اند «و قاتلت أهل الردة و البدع، و مهّدت الإسلام».

۲. عسکری، عبدالله بن سبأ، ۱/ ۱۶۹.

۳. ر.ک. حداد عادل، *دانشنامه جهان اسلام*، ۳/ ۶۹۹؛ جعفریان، *منابع تاریخ اسلام*، ص ۱۴۶.

۴. مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ۱/ ۲۲.

۵. ر.ک. حداد عادل، *دانشنامه جهان اسلام*، ۳/ ۶۹۹؛ جعفریان، *منابع تاریخ اسلام*، ص ۱۴۶.

روشن شدن یک نکته تاریخی، به منبعی جز آن استناد شده یا شاهی بر نقل بلاذری افزوده شده است. ما در این خصوص به فرمان‌های خلفا و سرداران در دعوت مسلمانان به جنگ و نامه‌ها و صلح‌نامه‌های توافق شده با مخالفان توجه ویژه خواهیم داشت.

۲- مقایسه توان مالی صحابه قبل از خلافت و پس از آن

آن چه باید به طور خلاصه به آن اشاره کرد این است که جامعه نوپای مسلمانان مدینه و به خصوص دو خلیفه نخست (ابوبکر و عمر بن خطاب) از نظر توان مالی، جامعه‌ای بسیار ساده و به عبارتی با توان اندک اقتصادی بوده است. حتی بخشش‌های رسول خدا ﷺ پس از ماجرای خیبر، اگرچه زمینه‌ساز رشد اقتصادی بسیاری از افراد در آینده گردید، اما باعث تغییر اساسی در سطح زندگی مردم از جهت رفاهی نشد.

بلاذری اموالی را که از طریق ابوبکر به عایشه رسیده بود، نتیجه بخشش حضرت رسول اکرم ﷺ از زمین‌های بنی النضیر دانسته است: «كان المال الذي نحله أبو بكر عائشة - رضي الله تعالى عنها - من أموال بني النضير وكان رسول الله ﷺ أعطاه ذلك المال فأصلحه و غرس فيه وديًا»^۱.

در متون تاریخی عامه، از ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن الخطاب به عنوان افراد بهره‌مند از عطایای خیبر یاد شده است؛ در عین حال به ادعای مدارک مختلف عامه این دو در ایام مقارن با رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ به مشاغل معمولی خود، برای کسب قوت روزانه خود وابسته بودند. برای مثال، بلاذری در مورد منبع درآمد ابوبکر به واسطه‌گری‌اش در تجارت و حتی چوپانی و شیردوشی گوسفندان دیگران اشاره کرده، می‌نویسد:

وكان رجلاً تاجراً، يغدو في كل يوم إلى السوق فيبيع و يبتاع، و كانت له قطعة من غنم تروح عليه، و ربما خرج هو بنفسه فيها، و ربما رعيت له، و كان يحلب للحى أغنامهم.^۲

وی پس از دست‌یابی به خلافت درخواست کرد که از بیت المال جهت اداره امور زندگی خود

۱. بلاذری، أنساب الأشراف، ۸۳/۱۰ - ۸۴؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۳/ ۱۴۵.

۲. بلاذری، أنساب الأشراف، ۷۲/۱۰؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۳/ ۱۳۸.

و خانواده‌اش مستمری دریافت کنند و برایش مبلغ قابل توجهی مقرر گردید: «لما استخلف ابوبکر، جعل له ألف و خمسمائة، فقال زيدوني فإن لي عيالاً و قد شغلتموني عن التجارة فزادوه خمسمائة»^۱.

ناگفته نماند که پس از به خلافت رسیدن ابوبکر، عمر مقام قضاوت و ابو عبیده جراح نیز مقام خزانه‌داری را درخواست کردند:

لما استخلف أبو بكر، أصبح غادياً إلى السوق، و على رقبتة أثواب يتجر بها، فلقبه عمر بن الخطاب و أبو عبيدة بن الجراح، فقالا له: أين تريد يا خليفة رسول الله؟ فقال: السوق. فقالا: تصنع ماذا وقد وليت أمر المسلمين؟! قال: فمن أين أطعم عيالي؟ قالوا: انطلق حتى نفرض لك شيئاً، فانطلق معهما ففرضوا له في كل يوم شطر شاة و ماكسوه في الرأس و البطن، فقال عمر: إلى القضاء، و قال أبو عبيدة: إلى الفىء. قال عمر: فلقد كان يأتي على الشهر ما يختصم إلى فيه اثنان.^۲

آنچه از رشد خیره کننده اموال بخشی از مسلمانان و صحابه رسول گرامی اسلام ﷺ در تاریخ اشاره شده است، همگی حاصل کشورگشایی‌های انجام شده توسط خلفای سه گانه و به دنبال آن خاندان امویان است. برای مثال، عبدالرحمن بن عوف یقیناً در زمان رسول خدا ﷺ به ثروت و سرمایه‌داری شهره نبوده است؛ حال آن که مادرک وی که پس از مرگ او گزارش شده، غیر قابل تصور و به یقین مربوط به دوران خلافت خلفا بوده است: «ترك عبد الرحمن بن عوف ألف بعير، و ثلاثة آلاف شاة بالبيع و مائة فرس، و كان يزرع بالجرف على عشرين ناضح، فكان يدخل قوت أهله من ذلك لسنته»^۳.

میزان طلای به جای مانده از وی به گونه‌ای بوده که به سختی امکان تقسیم آن فراهم شده بود: «أن عبد الرحمن بن عوف توفي، فكان فيما تركه ذهب قطع بالفؤوس حتى مجلت أيدي الرجال منه و ترك أربع نسوة فخرجت كل امرأة من ثمنها بثمانين ألفاً»^۴.

۱. بلاذری، أنساب الأشراف، ۷۰/۱۰؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱۳۸/۳.

۲. بلاذری، أنساب الأشراف، ۶۹/۱۰؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱۳۷/۳.

۳. بلاذری، أنساب الأشراف، ۳۸/۱۰؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱۰۰/۳.

۴. همان‌ها.

صدهزار درهم - یا دینار - ی که یکی از چهار همسر وی با تبدیل بخشی از سهم خود به دست آورد، معادل یک چهارم ارث به دست آمده بوده است: «أصاب تماضر بنت الأصبغ الكلبي ربع الثمن فأخرجت بمائة ألف و هي إحدى أربع نسوة»^۱.

بررسی متون تاریخی حاکی است که رفاه اقتصادی حاصل از فتوحات، ناشی از حرکت نظامی دو خلیفه نخست بود که البته در زمان خلیفه سوم نیز گسترش چشمگیر یافت. اختلاف مردم با عثمان بیشتر بر سر نحوه تصرف اموال و ویژگی خاندان اموی برای بهره‌وری از بیت المال بود. عثمان بر خلاف عمر که از آن‌چه به حکومت مرکزی می‌رسید، به دیگران نیز می‌بخشید، آن را بین بنی امیه بذل و بخشش می‌کرد. و همین یکی از دلایل مخالفت مردم با او بود. برای مثال زمانی عیینة بن حصن به شدت با عثمان درستی کرد،^۲ عثمان به وی گفت که اگر عمر بود، چنین نمی‌کردی! و عیینة پاسخ داد که عمر به آنان چنان (از اموال فتوحات) بخشیده بود که بی‌نیاز گشته‌اند و همین را دلیل برتری‌اش بر عثمان دانست: «قال عیینة بن حصن لعثمان: كان عمر خيراً لنا منك، إن عمر أعطانا فأغنانا، وأخشاننا فأتقانا»^۳.

۳- ابوبکر و جنگ‌های پس از خلافت

نبردهای ابوبکر را می‌توان در دو دسته کلی تقسیم کرد: بخش نخست نبردهایی بود که در برابر مسلمانانی صورت گرفت که حاکمیت ابوبکر را نپذیرفتند و از این رو حاضر نشدند صدقات خود را به وی پرداخت کنند؛ و بخش دوم فتوحات و لشکرکشی‌هایی بود که به خارج مرزهای کشور اسلامی آن روز صورت گرفت. ما در ادامه به بررسی هر دو دسته نبرد، در منقولات بلاذری می‌پردازیم:

۳-۱- مخالفان پرداخت صدقه

از جمله موارد برجسته تاریخی که پس از به قدرت رسیدن ابوبکر صورت گرفت، ماجرای

۱. همان‌ها.

۲. ابن الأثیر، *أسد الغابة*، ۴/ ۳۱: «فدخل عليه يوماً، فأغظ له، فقال عثمان: لو كان عمر ما أقدمت عليه [بهذا]. فقال: إن عمر أعطانا فأغنانا وأخشاننا فأتقانا».

۳. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ۱۰/ ۳۳۲.

سریچی برخی قبایل نسبت به پرداخت صدقات به ابوبکر است. عمده حرکت‌های نظامی ابوبکر در چارچوب مبارزه با مخالفان حکومت بود و تنها بخش اندکی از جنگ‌ها و فعالیت‌های نظامی‌اش، به فتوحات و کشورگشایی ربط داشت. در واقع کشورگشایی به طور ویژه در زمان عمر به وقوع پیوست. بلاذری به ماجرای به قدرت رسیدن ابوبکر و ماجرای مخالفان پرداخت زکات اشاره کرده، می‌نویسد:

قالوا: لما استخلف أبو بكر - رحمه الله - ارتدت طوائف من العرب و منعت الصدقة، و قال قوم منهم: نقيم الصلاة و لا نؤدى الزكاة. فقال أبو بكر - رضی الله عنه: لو منعونی عقلاً لقاتلتهم.^۱

مطابق متن فوق این افراد اسلام را انکار نکرده و تنها از پرداخت صدقات به ابوبکر خودداری کرده بودند.^۲ خالد بن ولید - که به گفته ابوبکر شمشیر اسلام بود که از نیام کشیده شده بود - مخالفان را به آتش کشید. البته ابوبکر هم با وجود آگاهی از شیوه نادرست خالد، همچنان بر موضع خود پافشاری کرد و مخالفان را به کفر نسبت داد: «و جعل خالد يومئذ يحرق المرتدين، فقيل لأبي بكر في ذلك؛ فقال: لا أشيم سيفاً سله الله على الكفار».^۳

نکته دردناک این مسأله تجاوز آشکار به حرمت مسلمانی و انکار کلیه حقوق انسانی در این مورد است. حتی اگر این افراد مصداق کافر و غیر مسلمان نیز به حساب می‌آمدند، آتش زدن مخالفان در قاموس اسلامی قابل پذیرش نیست؛ به گواهی خود بلاذری، پذیرش ایمان مخالفان و خروجشان از ارتداد، صرفاً با پذیرش پرداخت صدقه^۴ - و نه جزیه^۵ - قابل حل و فصل بود و با این پذیرش بود که جنگ‌ها پایان می‌یافت.

در نوشته بلاذری در فتوح البلدان که آن را در توضیح جنگ خولان آورده است، تقارن مسأله ارتداد و عدم پرداخت صدقات کاملاً مشخص است. در این متن آمده که قبیله خولان

۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۹۹.

۲. عسکری، عبدالله بن سبأ، ۱/ ۱۶۹.

۳. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۰۲ - ۱۰۳؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱۳/ ۳۰۴؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۷/ ۲۷۸.

۴. در این‌جا مقصود از صدقه همان زکات است و زکات درصد معینی از بعضی اموال مانند: طلا، نقره، گندم، جو و... است که در صورت رسیدن به حد نصاب باید در موارد مشخص مصرف شود.

۵. جزیه مالی است که از کافر ذمی در قبال زندگی در قلمرو اسلام اخذ می‌شود.

مرتد شده است و سرانجام پس از آن که لشکر ابوبکر با آنان جنگید، آنان تسلیم شدند و به پرداخت صدقات تن دادند: «و ارتدت خولان، فوجه إليهم أبو بكر يعلى بن منية؛ فقاتلهم حتى أذعنوا و أقروا بالصدقة»^۱.

این امر نشانگر این است که مخالفت ابتدایی این افراد بابت پرداخت زکات به خلیفه وقت بود و نه انکار ضروریات دین!

جالب این جاست که برخی از کسانی که تاریخ آنان را صراحتاً به عنوان مرتد یاد کرده است، نه تنها در زمان ابوبکر و عمر به راحتی به زندگی خود ادامه دادند، بلکه در زمان عثمان به صدارت نیز دست پیدا کردند! نظیر شخصی به نام «عبدالله» که ولایت مصر نصیب او شد: «كان عبدالله المذكور قد أسلم قبل الفتح و كتب الوحي، فكان يبذل القرآن، ثم ارتدّ و عاش إلى خلافة عثمان - رضی الله عنه - و ولاه مصر»^۲.

این نقل از بی‌اهمیتی مسأله ارتداد در نزد عثمان حکایت دارد، چرا که فردی که متهم به تحریف آیات به هنگام کتابت آن بوده و ارتدادش ثابت شده است، چگونه بدون هیچ مشکلی از سوی دستگاه حکومتی به سیره خود ادامه داده است؟

ماجرای مالک بن نویره و فجایع انجام شده توسط خالد بن ولید یکی از سیاه‌ترین صفحات تاریخ مسلمانان است. خشونت خالد و موافقت ابوبکر با آن به گونه‌ای بود که عمر نیز به مخالفت برخاست و به چنین رفتاری اعتراض کرد.

و يقال: إن مالکاً قال لخالد: إني و الله ما ارتددت، و شهد أبو قتادة

الأنصاري أن بني حنظلة وضعوا السلاح و أذنوا. فقال عمر بن الخطاب

لأبي بكر - رضی الله عنهما: بعثت رجلاً يقتل المسلمين و يعذب بالنار.^۳

آنچه که متن فوق بر آن دلالت دارد، عدم مقابله مالک بن نویره و قبیله وی با فرستاده ابوبکر و تأکید آنان بر اسلام است، اما همانگونه که پیش‌تر نیز به آن اشاره شد سرپیچی مالک بن نویره از تحویل صدقات به ابوبکر و خشونت عمال ابوبکر بر او بود. لازم به ذکر است که مالک بن نویره خود نماینده حضرت رسول اکرم ﷺ برای جمع‌آوری صدقات بنی

۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۰۸.

۲. أبو الفداء، تاریخ ابی‌الفداء، ۱/ ۲۰.

۳. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۰۳.

حنظله بود. وی پس از رحلت ایشان، بنی حنظله را در مورد صدقات خود به حال خود وا گذاشت و در نتیجه از جمع‌آوری اموال و تحویل آن به ابوبکر سرباز زد. این امر بر ابوبکر بسیار گران آمد و در نهایت به قیمت جان مالک بن نویره و تمامی خانواده و قبیله‌اش تمام شد:

و کان مالک عاملاً للنبيّ - صلى الله عليه و سلم - على صدقات بنى حنظلة، فلما قبض - صلى الله عليه و سلم - خلى ما كان فى يده من الفرائض وقال: شأنكم بأموالكم يا بنى حنظلة.^۱

مالک از لحاظ رتبه و شخصیت نیز در جایگاه والایی قرار داشت و کرامت نفس و بزرگی او در تاریخ مذکور است. گفته شده که برادر وی «متمم بن نویره» در مرگ او بسیار بی‌تابی می‌کرد. وی زمانی که عمر بن الخطاب از وی درباره برادرش سؤال کرد، در پاسخ گفت: «هرگاه روشنائی آتشی را می‌بینم بر او افسوس می‌خورم؛ چرا که او چنان (صاحب فضل و کرم) بود که روشنائی خود را تا به صبح روشن می‌گذاشت، از بیم آن که میهمانی بر او گذشته و منزل او را نیابد و او از میزبانی‌اش غافل شده باشد.»

و قد روى أن متمم بن نويرة دخل على عمر بن الخطاب فقال له: ما بلغ من وجدك على أخيك مالک؟ قال: بکيته حولاً حتى أسعدت عيني الذاهبة عيني الصحيحة و ما رأيت ناراً إلا کدت انقطع لها أسفاً عليه؛ لأنّه كان يوقد ناره إلى الصبح مخافة أن يأتيه ضيف فلا يعرف مكانه.^۲

۲-۳- سیاست شمشیر بران یا تطمیع

سیاست ابوبکر در مواجهه با مخالفان، بین شمشیر بران (تهدید) یا تطمیع متغیر بوده است:

قدم وفد بزاخته على أبى بكر فخيرهم بين الحرب المجلية و السلم المخزية، فقالوا: قد عرفنا الحرب المجلية فما السلم المخزية؟ قال: أن نزع منكم الحلقة و الكراع، و نغنم ما أصبنا منكم، و تردوا إلينا ما أصبتم منا، و تدوا قتلانا و يكون قتلكم فى النار.^۳

نمایندگان بزاخته نزد ابو بکر آمدند. او ایشان را بین جنگ اخراجی و صلح

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۰۰.

ذلیلانه مخیر ساخت. گفتند: جنگ به منظور اخراج را می‌دانیم که چیست، لکن صلح تحقیرآمیز کدام است؟ گفت: این که زرها و ستورانان را برگیریم و آن چه از شما گرفته‌ایم غنیمت ما باشد و هر چه شما از ما گرفته‌اید، پس دهید، بابت مردگان ما دیه ادا کنید و مردگان شما به جهنم خواهند رفت.

آن چه که ابوبکر در توضیح «السلام الخزیه» (= صلح ذلیلانه) به نمایندگان بزازه گفت، به عبارتی مرانامه حکومتی وی در برخورد با مخالفان است. دقت در این کلمات روشنگر تمرکز بر مسأله اموال و غنایم و اظهار قدرت بر مخالفان است و هیچ تشابهی با سنت رحمانی رسول گرامی اسلام ﷺ ندارد. تأکید بر مغایرت ماهوی میان رفتار ابوبکر و سنت رسول اکرم ﷺ تأکیدی متعصبانه و از سر دشمنی و کینه نیست. خشونت به کار رفته در جنگ‌های ابوبکر چه در مقابله با مانعان زکات و چه در مقابل با مردمان غیر مسلمان چنان بوده که گاه مورد شرمساری و پشیمانی خود خلیفه اول شده است. از مواردی که ابوبکر نسبت به آن ابراز تأسف و پشیمانی کرد، آتش زدن فجائیه بود که به دستور وی و به دست خالد بن ولید صورت گرفته بود. البته در همین مورد نیز ابوبکر صرفاً از آتش زدن فجائیه ابراز پشیمانی کرد و نه از کشتن آنان:

عن أبي بكر الصديق أنه قال: ثلاث تركتهن و ودت أني لم أفعل، و ددت أني يوم أتيت بالأشعث بن قيس ضربت عنقه؛ فإنه تخيل إلي أنه لا يري شراً إلا سعى فيه و أعان عليه، و وددت أني يوم أتيت بالفجاءة قتلته و لم أحرقه...^۱

«قره بن هبیره»^۲ از کسانی بود که صدقه پرداخت نکرد. خالد وی را دستگیر کرد و نزد ابوبکر فرستاد. قره نزد ابوبکر قسم خورد که از زمانی که ایمان آورده هرگز کفر نورزیده و

۱. همان، ص ۱۰۸.

۲. قره بن هبیره بن سلمه اسلام آورد و رسول خدا به او چیزی عطاء فرمود و بردی بر او پوشاند و دستور فرمود که متصدی جمع آوری زکات قوم خود باشد، قره پس از این تفقد پیامبر ﷺ به هنگام بازگشت این ابیات را سرود: چون به حضور رسول خدا رسید سرزمینی به او بخشید و او را با عطایی که ناپود نمی‌شود بی‌نیاز فرمود، آن سرزمین که خشک و بایر بود سراپا سبزه و خرمی شد، آری نیازهای خود را از محمد ﷺ گرفته بود، جوانمردی بر آن گماشته شد که نکوهش همراه او نیست و کارهای عاجزانه و دو پهلو را همواره ترک می‌کند. (ر.ک. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱/ ۲۳۱).

نوبتی نیز عمرو بن عاص را اکرام کرده است. ابوبکر قصه اکرام را از عمرو پرسید و عمرو آن را تصدیق کرد. ابوبکر به واسطه این که قره عمرو را اکرام کرده بود - و نه به دلیل قسمش بر ایمان خود - از خونس گذشت و او را آزاد کرد.

و كان قرّة بن هبيرة القشيري امتنع من أداء الصدقة، وأمد طليحة، فأخذه هشام بن العاصي، و أتى به خالداً فحمله إلى أبي بكر، فقال: والله، ما كفرت مذآمنت؛ ولقد مربى عمرو بن العاصي منصرفاً من عمان، فأكرمته و بررته. فسأل أبو بكر عمراً - رضی الله عنهما - عن ذلك، فصدقه؛ فحقن أبو بكر دمه.^۱

در این جا اکرام بر عمرو بن عاص خراج گزار ابوبکر توسط «قره بن هبيرة» سبب بخشش وی شد، اما این اقبال نصیب سکنه منطقه عمان نشد.

در تاریخ آمده است که ساکنان منطقه عمان^۲ در زمان حیات رسول اکرم ﷺ بدون هیچ مشکلی اسلام را پذیرا شدند. اما پس از رحلت آن حضرت، آنان به ارتداد متهم شدند. همین امر سبب یورش ابوبکر بر آنان و کشتن و اسیر کردن باقیمانده آنان شد:

قالوا: ولما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم، ارتدت الأزد ... فوجه أبو بكر - رضی الله عنه - إليهم حذيفة بن محصن البارقي من الأزد، و عكرمة ابن أبي جهل ابن هشام المخزومي، فواقعاً لقيطاً و من معه فقتلاه و سبباً من أهل دبا سبباً بعثاً به إلى أبي بكر - رحمه الله، ثم أن الأزد راجعت الإسلام و ارتدت طوائف من أهل عمان و لحقوا بالشحر، فسار إليهم عكرمة، فظفر بهم و أصاب منهم مغنماً و قتل بشراً، و جمع قوم من مهرة بن حيدان بن عمرو بن الحاف بن قضاة جمعاً، فأتاهم عكرمة فلم يقاتلوه و أدوا الصدقة، ... و لم تزل عمان مستقيمة الأمر يؤدى أهلها صدقات أموالها، و يؤخذ ممن بها من الذمة جزية رؤسهم حتى كانت خلافة الرشيد - صلوات الله عليه.^۳

۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۰ و ۱۰۲.

۲. همان، ص ۸۳؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱/ ۲۶۴.

۳. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۸۳ - ۸۴.

نکات ذیل چکیده موارد قابل توجه و مورد نظر در این ماجرا است:

۱. قبیله ازد و مردمان عمان در زمان رسول اکرم ﷺ بدون هیچ مقاومت و مخالفتی با روی باز به اسلام گرویدند.

۲. ناگهان پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ آنان بدون دلیل خاصی مرتد شدند.

۳. ابوبکر برای مقابله با آنان گروهی را آماده کرد و به جنگ آنان فرستاد. در این میان نیز هیچ سخنی از دعوت مجدد به اسلام، گفت‌وگو و نصیحت نبود و تنها با جنگ و خونریزی و اسیر کردن آنان و غارت اموال ایشان ماجرا به پایان می‌رسد.

۴. گروهی از آنان بدون مقاومت در برابر لشکر ابوبکر اقدام به پرداخت زکات کردند. این امر حکایت از این دارد که اتهام بقیه نیز خودداری از پرداخت زکات به خلیفه وقت (ابوبکر) بوده است نه ارتداد.^۱

۵. آنان پیوسته بر این امر استقامت نشان دادند و صدقات خود را پرداخت کردند. از این رو، استقامت امر ساکنان عمان نیز به بیان خبر مذکور، به معنی پرداخت مستمر زکات از سوی مسلمانان و جزیه از سوی غیر مسلمانان تا زمان خلافت رشید عباسی بوده است. دقت در مفاد خبر مذکور نشان می‌دهد که ساکنان عمان به واسطه مخالفتشان با پرداخت زکات به ابوبکر، به ارتداد متهم شدند و فقط گروهی که حاضر به پرداخت زکات شدند، از شمشیر حکومت مرکزی در امان ماندند. آنچه هم که در این میان از بیخ و بن مورد غفلت قرار گرفته است، سنت رسول گرامی اسلام ﷺ و اخلاق و منش انسانی ایشان در دعوت به اسلام و نحوه دریافت زکات بوده است.

۳-۳- دریافت صدقات، انگیزه اصلی جنگ‌های ابوبکر با متهمان ارتداد

مفاد نامه رسول اکرم ﷺ به یکی از کارگزاران خود در مورد ضوابط ظاهری ایمان مدعوین به اسلام، با آنچه ابوبکر به عنوان ملاک ایمان وضع کرده بود، تفاوت اساسی دارد. در این نامه حضرت تصریح به این نکته کرده‌اند که به پاداشتن نماز، روی کردن به سوی خانه خدا (قبله مسلمانان) و خوردن ذبیحه اسلامی، نشانه کافی مسلمان بودن است و آن کسانی که

۱. برخی منابع بر اینکه اهالی عمان از پرداخت صدقه خودداری کردند، تصریح کرده‌اند. «فلما توفی رسول الله ﷺ ارتدوا ومنعوا الصدقة. فكتب حذيفة إلى أبي بكر بذلك، فوجه أبو بكر عكرمة بن أبي جهل إليه فالتقوا فاقْتتلوا، ثم رزق الله عكرمة عليهم الظفر فهزمهم الله. وأكثر فيهم القتل» (ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۷/ ۷۱).

با این امر مخالفت کنند، باید جزیه بپردازند:

من محمد النبي إلى منذر بن ساوى سلم أنت فإني أحمد إليك الله الذى
لا إله إلا هو، أما بعد، فإن كتابك جاءنى و سمعت ما فيه، فمن صلى
صلاتنا و استقبل قبلتنا، و أكل ذبيحتنا فذلك المسلم، و من أبى ذلك
فعليه الجزية.^۱

نامه مشابهی را نیز پیامبر اکرم ﷺ با مضمون یکسان برای مردم یمن و یمامه ارسال
فرمودند که در آن نیز شروط مشابه نامه مذکور قید شده است.

كتب رسول الله - صلى الله عليه و سلم - إلى أهل اليمن: من صلى صلاتنا،
و استقبل قبلتنا، و أكل ذبيحتنا، فذلكم المسلم؛ له ذمة الله و ذمة رسوله -
صلى الله عليه و سلم، و من أبى، فعليه الجزية.^۲
و لما كتب رسول الله - صلى الله عليه و سلم - إلى ملوك الأفاق فى أول
سنة سبع - و يقال فى سنة ست - كتب إلى هوزة بن على الحنفى و أهل
اليمامة يدعوهم إلى الإسلام.^۳

اما ملاک قبولی اسلام از دیدگاه خلیفه اول این گونه نبود؛ چراکه وی برای مسأله پرداخت
زکات - که البته بر همگان نیز واجب نبود - حساب ویژه‌ای باز کرد. وی حتی کسانی را که
به صراحت مسلمانی خود را اعلام می کردند، اما از پرداخت زکات به او خودداری می کردند،
مرتد به حساب می آورد و خونشان را مباح می دانست.

لما استخلف أبوبکر - رحمه الله - ارتدت طوائف من العرب و منعت
الصدقة، و قال قوم منهم: نقيم الصلاة و لا نؤدى الزكاة، فقال أبوبکر -
رضى الله عنه: لو منعوني عقلاً لقاتلتهم، و بعض الرواة يقول: لو منعوني
عناً^۴

رسول خدا ﷺ خالد را به سوی اکيدر بن عبدالملك الكندى فرستاد و اکيدر به همين واسطه

۱. بلاذرى، فتوح البلدان، ص ۸۷.

۲. همان، ص ۷۶.

۳. همان، ص ۹۳.

۴. همان، ص ۹۹.

از جمله کسانی بود که به دست شخص پیامبر اسلام ﷺ آورد. با رحلت آن حضرت وی نیز از پرداخت صدقات به کارگزار ابوبکر سرباز زد. ابوبکر نیز خالد را مأمور کشتن وی کرد و خالد نیز او را کشت.

وجه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - خالد بن الولید إلى اکیدر، فقدم به علیه فأسلم، فكتب له كتاباً، فلما قبض النبي - صلی الله علیه و سلم - منع الصدقة و نقض العهد و خرج من دومة الجندل فلحق بالحيرة، ... أن أبابکر كتب إلى خالد بن الولید و هو بعین التمر يأمره أن يسير إلى اکیدر، فسار اليه فقتله، و فتح دومة.^۱

در این جا نیز مقایسه دو روش که به طور اتفاق هر دو به دست خالد بن ولید انجام گرفته بود، قابل تأمل است. روش رحمانی رسول اکرم ﷺ باعث گرویدن اکیدر به اسلام گردید و خشونت خلیفه اول در تثبیت قدرت خود و به زانو درآوردن مخالفان خود نیز سرانجام به قیمت جان اکیدر تمام شد.

در ماجرای - به اصطلاح - ارتداد قبیله خولان نیز ابوبکر به مصاف آنان رفت و با آغاز جنگ و درگیری آنان را مجبور به پرداخت صدقه کرد: «و ارتدت خولان فوجه إليهم أبو بكر يعلى بن منية، فقاتلهم حتى أذعنوا و أقرؤا بالصدقة».^۲

در این جا نیز مشخص گردید که جنگ با هدف ملزم کردن مخالفان پرداخت صدقه به ابوبکر برپا شد و هیچ سخنی از بازگشت به جاهلیت و ارتداد در میان نبوده است.

ابوبکر در نامه‌ای به فرماندهان خود در کنده به این نکته تصریح کرد که از مردم برایش بیعت بگیرند و با هر کس که از پرداخت صدقه امتناع کرد بجنگند:

كتب أبو بكر إلى زياد بن لبيد و المهاجر ابن أبي أمية المخزومي، و هو يومئذ على كنده، يأمرهما أن يجتمعا فتكون أيديهما يداً و أمرهما واحداً فيأخذ له البيعة و يقاتلا من امتنع من أداء الصدقة.^۳

این عبارت که «با هر کس که از پرداخت صدقه امتناع می‌کند، بجنگ» نشان می‌دهد

۱. همان، ص ۶۹-۷۰.

۲. همان، ص ۱۰۸.

۳. همان، ص ۱۰۷.

که موضوع این دستور مسلمانان بوده است؛ چرا که اگر موضوع این حکم غیر مسلمانان می‌بود، باید از جزیه سخن گفته می‌شد. همین نشان می‌دهد هدف از این جنگ‌ها صرفاً گرفتن بیعت و دریافت صدقه بوده است و آنان مخالفان پرداخت صدقه به ابوبکر را مرتد و مستحق مرگ دانسته‌اند.

۴-۳- آغاز فتوحات

لشکرکشی‌های ابوبکر به مناطق خارج از جزیره العرب که به ظاهر با هدف توسعه قلمرو سرزمین اسلامی صورت گرفت، تنها زمانی آغاز شد که وی نسبت به ماجرای مخالفان پرداخت صدقه آسوده خاطر گردید. ابتدای این لشکرکشی‌ها نیز حرکت به سمت منطقه شام بود: «قالوا: لما فرغ أبو بكر - رضي الله عنه - من أمر أهل الردة رأى توجيه الجيوش إلى الشام»^۱.

۵-۳- ایجاد انگیزه جنگ با تشویق به دریافت غنائم

در مورد دعوت مسلمانان، آنچه از سنت رسول خدا ﷺ و امیرالمومنین (علیه السلام) به جا مانده است، با سنت به جا مانده از ابوبکر متفاوت است. در زمان رسول خدا ﷺ دعوت به توحید و شهادت بر نبوت ایشان محور دعوت به اسلام بود. هر چند تمامی جنگ‌های زمان رسول خدا ﷺ جنبه دفاعی داشت، اما ایجاد انگیزه به همین جنگ‌ها نیز از طریق مسائل مادی و دعوت به غنائم جنگی نبود و چنین اموری به هیچ وجه به عنوان مشوق اصلی مسلمانان قرار نگرفت. حال آنکه ابوبکر در این میان روی کردی کاملاً برخاسته از اهداف مادی داشت. وی برای آماده سازی مردم در لشکرکشی به شام غنیمت‌های قابل دسترس را به عنوان ابزاری برای ترغیب مردم مورد استفاده قرار داد:

قالوا: لما فرغ أبو بكر - رضي الله عنه - من أمر أهل الردة رأى توجيه الجيوش إلى الشام فكتب إلى أهل مكة، والطائف، واليمن، وجميع العرب بنجد والحجاز يستنفرهم للجهاد ويرغبهم فيه وفي غنائم الروم، فسارع الناس إليه من بين محتسب و طامع.^۲

۱. همان، ص ۱۱۱.

۲. همان.

متن فوق آشکارا به این نکته اشاره دارد که گروهی نیز با طمع بهره‌وری از مزایای مادی (غنائم جنگی) به ندای ابوبکر پاسخ مثبت دادند. شایان ذکر است که ایمان مردم نسبت به زمان پیامبر اکرم ﷺ تقویت نشده بود و انگیزه مادی تنها مشوق پذیرش ندای جنگ بود. نباید فراموش کرد که در زمان رسول خدا ﷺ - تنها کمتر از دو سال از آغاز حکومت ابوبکر - گروه بزرگی از همین مسلمانان از جنگ با شامیان طفره رفتند و مورد مؤاخذه شدید آیات الهی قرار گرفتند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْأُخْرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْأُخْرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴾^۱

نتایج مادی این کارزار، برای مسلمانانی که به دنبال غنائم جنگی رهسپار جنگ با رومیان شده بودند، قابل توجه بود.^۲

۳-۶- سرداران لشکر، پیام آوران خون ریزی

از سیره جنگجویان می‌توان دریافت که در پس این گونه لشکر کشی‌ها، هدفی الهی قرار نداشت؛ چرا که خشونت و خونریزی برای رسیدن به غنائم مادی امری توجیه پذیر جلوه کرده بود. خالد بن ولید به عنوان یکی از اصلی‌ترین سرداران جنگ‌های ابوبکر بود. سیره وی در کلیه فتوحاتی که در مسیر عراق به فلسطین انجام داد، قتل و غارت و اسیر کردن مخالفان بود و بس! وی نه دعوتی به اسلام داشت و نه در ارائه اخلاق و منش اسلامی قدمی برداشت. حتی مسیحیان نیز از تیغ وی در امان نماندند: «تمّ آتی مرج راهط فأغار علی غسان فی یوم فصحهم و هم نصاری فسی و قتل»^۳.

وی تنها زمانی از خونشان می‌گذشت که مردمان آن دیار حاضر به پرداخت مالی به وی و لشکر مسلمین می‌شدند: «و آتی خالد أركة فأغار علی أهلها، و حاصرهم ففتحها صلحاً

۱. توبه/ ۳۸.

۲. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۱۳: «و روی أبو مخنف فی یوم العربیة: أن ستّة قواد من قواد الروم نزلوا العربیة فی ثلاثة آلاف فصار إلیهم ابو أمامة فی کنف من المسلمین، فهزمهم و قتل أحد القواد، ثمّ اتبعهم فصاروا إلی الدبیة - و هی الدایبة - فهزمهم و غنم المسلمون غنما حسنا».

۳. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۱۵.

علی شیء أخذه منهم للمسلمین»^۱.

اما آنچه که اساساً به آن اهمیتی داده نشده بود، مسأله دعوت به اسلام یا ملاطفت با غیرمسلمانان بوده است. وی از اهالی تدمر در مقابل اقرار بر سلطه مسلمانان، خضوع در مقابل آنان و ورود به اهل ذمه امان داد: «ثم أتى تدمر، فامتنع أهلها و تحصنوا، ثم طلبوا الأمان فأمنهم علی أن یكونوا ذمة و علی أن یقروا المسلمین و رضخوا لهم»^۲. البته کارگزار خلیفه در توافق بر صلح و نیز در انتخاب میزان جزیه و نحوه دریافت آن آزادانه رفتار می کرد:

ثم أن أهلها صالحوا علی أن یؤمنوا علی دمائهم و أموالهم و أولادهم علی أن یؤدوا الجزیة. و ذکر بعض الرواة: أن أهل بصری صالحوا علی أن یؤدوا عن کل حالمة دیناراً و جریب حنطة.^۳

نامه خالد بن ولید به مسیحیان دمشق سند آشکاری بر هدف اصلی فتح شام - بهره‌وری از جزیه غیر مسلمانان - است.

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا ما أعطی خالد بن الولید أهل دمشق إذا دخلها أعطاهم أمانا علی أنفسهم و أموالهم و کنائسهم و سور مدینتہم لا یهدم و لا یسکن شیء من دورهم، لهم بذلک عهد الله و ذمة رسول الله - صلی الله علیه و سلم - و الخلفاء و المؤمنین لا یعرض لهم إلا بخیر إذا أعطوا الجزیة.^۴

در این نامه خالد شرط تخریب نشدن خانه‌ها و کلیساهای آنان و تعرض نشدن به جان و مال اهالی دمشق را دریافت جزیه از ایشان دانسته است. روشن است محتوای نامه در حقیقت تهدید دمشقیان به تخریب، غارت و کشتار آنان در ازای عدم پرداخت جزیه است. در این مورد نیز تواریخ مذکور هیچ گزینه‌ای از دعوت به اسلام یا لااقل ارائه صورتی رحمانی از دین ذکر نکرده‌اند.

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۱۶.

۴. همان، ص ۱۲۴.

این نامه خالد چیزی جز همان مرام‌نامه حکومت ابوبکر نیست. این در حالی است که سنت رسول خدا ﷺ در مقابل غیر مسلمانان غیر مهاجم، چیزی جز ارسال نامه و دعوت آنان به اسلام نبود.^۱

به هر صورت ارتکاب جرائم جنگی و قتل و غارت، روش و پیشه سرداران منتخب ابوبکر بود. هدف آنان تأمین زمینه‌های مالی با ثبات برای حاکمیت خلیفه اول بود و در این راه از هیچ کوششی - حتی اگر با اسیر کردن زنان و قتل و غارت اموال آنان همراه می‌بود - فروگذار نمی‌کردند:

و بلغ خالداً أن جمعا لبني تغلب بن وائل بالمضيح و الحصيد مرتدين
عليهم ربيعة بن بجير فأتاهم، فقاتلوه فهزمهم و سبى و غنم و بعث بالسبي
إلى أبي بكر، فكانت منهم أم حبيب الصهباء بنت حبيب بن بجير.^۲

ناگفته پیداست که شخص سردار نیز از بهره‌های غنائم نیز نصیب ویژه‌ای برای خود داشته است:

لما شخص خالد من العراق يريد الشام مر بدومة الجندل ففتحها و أصاب
سبایا، فكان فيمن سبها منها ليلي بنت الجودي الغسانی... فصارت له
فتزوجه.^۳

خشونت‌های ثبت شده در تاریخ که توسط خالد بن ولید صورت گرفته، تنها مربوط به زمان خلافت ابوبکر نیست و رفتاری مشابه - حتی در زمان حیات رسول خدا ﷺ از وی به ثبت رسیده است، با این تفاوت که رفتار خشونت آمیز و غیر انسانی وی در زمان ابوبکر همواره مورد تأیید وی قرار گرفت، حال آن که در زمان رسول خدا ﷺ، ایشان پس از آگاهی از آن، درصد جبران خسارت‌های جانی و مالی صورت گرفته وی بر می‌آمدند. بنی خزیمه در زمان جاهلیت، پدر عبدالرحمن بن عوف و عموی خالد بن ولید را کشته بودند. خالد در سریه بنی خزیمه به نیرنگ به آنان اطمینان داد که قصد جنگ ندارد، اما پس از آن که سلاح بر زمین گذاشتند، سر مردان قبیله را برید. این، چنان بر رسول خدا ﷺ گران آمد که دست‌های

۱. در این باره نگارنده مقاله دیگری نگاشته است و امید دارد به زودی بتواند آن را منتشر کند.

۲. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص ۷۰.

مبارک را به آسمان بلند کرده و از آنچه که خالد انجام داده بود اعلام بیزاری کردند. سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به پرداخت خون بهای کشته شدگان و راضی کردنشان مأمور کردند:

وكان بنو خزيمه قد قتلوا في الجاهلية عوفاً أبا عبد الرحمن بن عوف وعم خالد بن الوليد كانا أقبلنا من اليمن وأخذوا ما كان معهما وكان من السرايا التي بعث رسول الله - صلى الله عليه وسلم - إلى الناس ليدعوهم إلى الإسلام سرية مع خالد بن الوليد، فنزل على ماء لبني خزيمه المذكورين. فلما نزل عليه أقبلت بنو خزيمه بالسلاح فقال لهم خالد: ضعوا السلاح؛ فإن الناس قد أسلموا. فوضعوه وأمر بهم فكتفوا ثم عرضهم على السيف فقتل من قتل منهم.

فلما بلغ النبي - صلى الله عليه وسلم - ما فعله خالد رفع يديه إلى السماء حتى بان بياض إبطيه وقال: «اللهم إني أبرأ إليك مما صنع خالد». ثم أرسل رسول الله - صلى الله عليه وسلم - على بن أبي طالب بمال وأمر أن يؤدي لهم الدماء والأموال. ففعل على ذلك ثم سألهم هل بقي لكم مال أو دم فقالوا لا وكان قد فضل مع على بن أبي طالب رضي الله عنه قليل مال فدفعه إليهم زيادة تطيباً لقلوبهم. وأخبر النبي - صلى الله عليه وسلم - بذلك، فأعجبه وأنكر عبد الرحمن بن عوف على خالد فعله ذلك فقال خالد: تأرت أباك.

فقال عبد الرحمن: بل تأرت عمك الفاكه و فعلت فعل الجاهلية في الإسلام و بلغ رسول الله - صلى الله عليه وسلم - خصامهم، فقال: يا خالد دع عنك أصحابي، فوالله لو كان لك أحد ذهباً ثم أنفقته في سبيل الله تعالى ما أدركت غدوة أحدهم ولا روحته.^۱

گفتنی است رسول اکرم (ص) جنایات و خیانت‌های خالد را نه تنها تأیید نکردند، بلکه از آن بیزاری جستند. این، وجه تمایز سنت آن حضرت با روش ابوبکر است؛ چرا که خالد تنها پیام‌آور قتل و غارت یا جزیه بود و نه چیز دیگر.

۱. أبو الفداء، تاریخ ابی الفداء، ۲۰۷/۱.

سرانجام در هنگامه فتوحات منطقه شامات زمانی که سپاهیان در منطقه یاقوصه قرار داشتند، مرگ ابوبکر فرارسید: «فلهم بمدن الشام و توفی أبوبکر - رضی الله عنه - فی جمادی الآخره سنة ثلاث عشرة فأتی المسلمین نعیه و هم بالیاقوصه»^۱.

۴- عمر بن الخطاب

۴-۱- پادشاهی یا خلافت

استحاله مقام و شأن خلافت اسلامی به پادشاهی، که در زمان خلیفه سوم نمود آشکاری یافت، ریشه در زمینه‌سازی‌ها و تفکرات دو خلیفه پیش از وی به ویژه عمر بن الخطاب داشته است. عبارات مختلفی از عمر در مورد پادشاهی نقل شده است که تمایل وی به این امر را نشان می‌دهد.

روایت بلاذری در احوالات عمر نمونه‌ای از این دسته روایات است. او در گفت‌وگو با گروهی از مردم آشکارا این تردید را مطرح کرده که آیا او خلیفه است یا پادشاه؟! وی در ادامه نیز به جای آن که اهمیت مقام و شأن خلافت را متذکر شود، بی‌پرده گفت: اگر (چنین باشد که من) پادشاه (شما) باشم (این مسأله) امر بسیار بزرگی خواهد بود!!

قال عمر - رضی الله تعالی عنه: و الله ما أدری أخلیفة أنا أم ملک؟ فإن كنت ملكاً فهذا أمر عظیم، فقال له قائل: إن بینهما فرقا، إن الخلیفة لا يأخذ إلا حقا و لا یضعه إلا فی حق، و أنت بحمد الله كذلك، و الملك یعسف الناس فیأخذ من هذا و یعطی هذا. قال: فسکت عمر.^۲

روایت دیگری را نیز بلاذری در بخش احوالات عمر بن الخطاب آورده که هنگام درخواست داماد عمر از وی برای دریافت مبلغی از بیت المال مخالفت کرده و در جواب گفت: «آیا می‌خواهی برای چنین کاری نزد خدا پادشاه خیانتکاری به حساب آیم؟!»

أن صهراً لعمر بن الخطاب، قدم علی عمر، فعرض لعمر بأن یعطیه من بیت المال، فانتهر و قال: أردت أن ألقى الله ملكاً خائناً، فلما كان بعد ذلك

۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۱۸.

۲. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱۰ / ۳۶۰.

الوقت أعطاه من صلب ماله عشرة آلاف درهم.^۱

تردید عمر در اینکه آیا حقیقتاً سیره رسول خدا را پیش گرفته، و لایق مقام خلافت است یا این که سیره اش سیره پادشاهان است، می تواند به شیوه اعمال حاکمیتش بازگردد. طبیعی است که نبردهای زمان او یکی از نکات کلیدی در تشخیص این تفاوت است.

۲-۴- سامان دهی سرداران

با مرگ ابوبکر و به قدرت رسیدن عمر ادامه فتوحات و لشکرکشی ها بر عهده عمر قرار گرفت و او نیز به میل خود سرداران جدیدی برای لشکرهای ارسالی به مناطق مختلف تعیین کرد. در ابتدا وی به واسطه کدورت دیرینه خود با خالد بن ولید وی را از فرماندهی لشکر شام عزل کرد و ابو عبیده جراح را - که از دوستان نزدیکش بود، به جای وی گماشت: «خطب عمر حین استخلف، فقال: و الله لأعزلن خالد بن الوليد و المثنی بن حارثة، لیعلما أن الله هو الناصر لدینه و لیس إیاهما فعزلهما.»^۲

برای فتح سرزمین های اردن و فلسطین، حمص و مصر نیز به ترتیب یزید بن ابی سفیان، عباده بن صامت و عمرو بن العاص را برگزید.^۳ ابو عبیده جراح در سال هجدهم به سبب طاعون هلاک گردید و عمر، عیاض را به جای وی فرماندار حمص و مناطق دیگر کرد.^۴

انتخاب فرماندهان نیز با هدف خاصی صورت گرفته است؛ چراکه برای مثال وی با مرگ یزید بن ابی سفیان - که خود نیز از خاندان ابو سفیان بود - معاویه را جایگزین کرد. این امر بر ابوسفیان بسیار خوش آمد، زبان به ستایش عمر گشود و از اینکه وی حق خویشاوندی را به جا آورده بود، تشکر کرد: «و لما توفی یزید بن أبی سفیان، کتب عمر إلی معاویة بتولیته ما کان یتولاه. فشکر أبو سفیان ذلک له، و قال: وصلتک یا أمیر المؤمنین رحم.»^۵

ناگفته پیداست که معاویه نیز به روش راضی کردن خلیفه به خوبی آگاه بود و حکومت مرکزی را از غنایم فتوحات، بی بهره نمی گذاشت. برای مثال در ماجرای فتح قیساریه از

۱. همان ۱۰، ص ۳۵۴؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳/ ۲۳۰.

۲. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱۰/ ۳۲۸.

۳. ر.ک. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۴۲.

۴. ر.ک. همان، ص ۱۷۴.

۵. همان، ص ۱۴۲.

مناطق شامات، معاویه پس از توافق با یکی از یهودیان به نام یوسف، در مقابل تأمین جانی خود و خانواده اش، توانست بر ساکنان قیساریه غلبه کند. نتیجه آن نیز اسارت چهار هزار نفر بود که برای عمر به مدینه فرستاده شد.

عن الواقدي في اسناده: أن سبي قيسارية بلغوا أربعة آلاف رأس، فلما بعث به معاوية إلى عمر بن الخطاب، أمر بهم فأنزلوا الجرف، ثم قسمهم على يتامى الأنصار وجعل بعضهم في الكتاب والأعمال [العمال] للمسلمين.^۱

در ادامه، به میزان و نحوه دریافت و تقسیم غنائم میان مردم اشاره خواهد شد.

۳-۴- روش دعوت سرداران خلیفه

مشابه آنچه از نامه‌های خالد بن ولید با مسیحیان دمشق به جا مانده است، سرداران عمر نیز امان نامه‌هایی به جا گذاشته‌اند که در آن شرط تخریب نشدن خانه‌های مردم و در امان بودن جان و مالشان، پرداخت جزیه - و نه اسلام و ایمان - قید شده است. با مرگ ابو عبیده جراح و جانشینی عیاض، وی نیز در فتوحات خود روش مشابه خالد بن ولید را پیش گرفت. «علاء» فرمانده لشکر عمر بن الخطاب بود که ماجرای فتوحاتش در مناطق «الغابة»، «الزارة» و «دارین»، آمیزه‌ای از روش‌های مختلف خشونت‌طلبی است. ساکنان شهر «الغابة» غیر عرب بودند. آنچه از ماجرای فتح این شهر ذکر شده، صرفاً کشتار مردم و در نهایت تصرف شهر بود و در این مقام نیز هیچ سخنی از دعوت آنان به اسلام به میان نیامده است. وی برای تسلط بر شهر «الزارة» و تسلیم کردن مردمش آب شرب شهر را بر آنان بست. پس از آن اهالی «الزارة» به مصالحه تن دادند. قرار شد یک سوم شهر در اختیار مسلمانان قرار گیرد و دارایی‌های آنان از طلا و نقره به سپاهیان تسلیم شود؛ اما این مصالحه خدع‌ای بیش نبود و سپاهیان با حمله غافلگیرانه بر مردم «دارین» که ذراری شهر در آن جا ساکن بودند، آنان را کشتند و زنان را اسیر کردند و سرانجام آن شهر نیز به تصرف لشکریان مسلمان درآمد: غزا العلاء بعبد القيسر قري من السابون في خلافة عمر بن الخطاب ففتحها، ثم غزا مدينة الغابة فقتل من بها من العجم، ثم أتى الزارة و بها المكعبر فحصره، ثم أن مرزبان الزارة دعا إلى البراز فبارزه البراء بن مالك

فقتله و أخذ سلبه فبلغ أربعين ألفاً، ثم خرج رجل من الزارة مستأمناً على أن يدل على شرب القوم فدله على العين الخارجة من الزارة فسدها العلاء؛ فلما رأوا ذلك صالحوه على أن له ثلث المدينة و ثلث ما فيها من ذهب و فضة و على أن يأخذ النصف مما كان لهم خارجها، و أتى الأخنس العامري العلاء، فقال له: إنهم لم يصالحوك على ذراريهم و هم بدارين و دله كراز النكري على المخاضة إليهم، فتقمح العلاء في جماعة من المسلمين البحر فلم يشعر أهل دارين إلا بالتكبير فخرجوا فقاتلوه من ثلاثة أوجه فقتلوا مقاتلهم و حووا الذراري و السبي، و لما رأى المكعبير ذلك أسلم.^١

٤-٤- سیاست امان نامه در برابر پرداخت جزیه

نامه عیاض به مردم «رقه» که در آن شرط امان، پرداخت جزیه بوده است، از این دسته است:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ هذا ما أعطى عياض بن غنم أهل الرقة يوم دخلها، أعطاهم أماناً لأنفسهم و أموالهم و كنائسهم لا تخرب و لا تسكن إذا أعطوا الجزية التي عليهم، و لم يحدثوا مغيلة و على أن لا يحدثوا كنيسة و لا بيعة و لا يظهروا ناقوساً و لا باعوثاً و لا صليباً، شهد الله ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾.^٢

امان نامه عیاض به مسیحیان منطقه «رها» نیز مشابه نامه پیشین است:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ هذا كتاب من عياض بن غنم لأسقف الرها، إنكم إن فتحتم لى باب المدينة على أن تؤدوا إلى عن كل رجل ديناراً و مدى قمح فأنتم آمنون عن أنفسكم و أموالكم و من تبعكم و عليكم إرشاد الضال و إصلاح الجسور و الطرق و نصيحة المسلمين ﴿شهد الله

١. همان، ص ٩٢.

٢. همان، ص ١٧٤.

وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا^۱.

محتوای تهدید آمیز نامه و تعیین میزان مالیات بر اموال و محصولات از مفاد اصلی این امان نامه بود و در آن نیز طرح دعوت به اسلام و معرفی آن در دستور کار قرار نگرفت. مسلم است که اصل پرداخت جزیه توسط غیر مسلمانان در شرایط خاص به امر رسول خدا ﷺ و جانشین الهی ایشان یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از احکام شریعت الهی بود. اما مقایسه میان سنت رسول اکرم ﷺ و خلفای پس از ایشان از این نقطه نظر قابل توجه است. آنچه را که خلفای مسلمان از خود نشان دادند، هیچ گونه مشابهتی با سنت رسول اکرم ﷺ نداشت.^۲ مردم منطقه «فحل» در سرزمین اردن نیز با رفتار مشابهی توسط ابوعبیده جراح مواجه شدند. وی نیز با آنان بر تأمین جان و حفظ اموال و عدم تخریب منازل در قبال پرداخت جزیه پیمان بست و مسلمانی را در آن قید نکرد:

و تحصن أهل «فحل» فحصرهم المسلمون حتی سألوا الأمان علی أداء الجزية عن رؤسهم والخراج عن أرضهم، فأمنوهم علی أنفسهم وأموالهم و أن لا تهدم حیطانهم، و تولى عقد ذلك أبو عبیده بن الجراح، و یقال: تولاه شرحبیل بن حسنة.^۳

مواردی که به آن اشاره شد، در تفکر کلان خلفا در دعوت به اسلام و ابزارهای رسیدن به آن ریشه داشت. این مرامنامه جنگی خلفا بود. به عبارت دیگر، خشونت‌های یاد شده و رفتارهای غیر انسانی و غیر اسلامی به کار رفته، مواردی اتفاقی و غیر منتظره در قاموس اسلام خلافتی نبود، بلکه واگوی باورهای آنان در امر خلافت و زمامداری بوده است. برای مثال مخالفت‌های شخصی خلیفه دوم نسبت به ایرانیان - و به صورت کلی غیر عرب - امری تأثیرگذار در دستورهای حکومتی وی بوده است، حال آن که اساس و شالوده دعوت اسلامی پیامبر اکرم ﷺ تساوی انسان‌ها بود، و همواره برتری بر پایه تقوا و پرهیزکاری معرفی می‌شد.

۱. همان.

۲. در این باره نگارنده مقاله دیگری نگاشته است و امید دارد به زودی بتواند آن را منتشر کند.

۳. همان، ص ۱۷۴.

عمر در یکی از غزوات منطقه شامات حضور داشت. دهقانی وی را به منزل خود دعوت کرد تا طعامی به وی بدهد. عمر از وی سؤال کرد که آیا در منزل خود تصاویر عجم دارد؟ روستایی تأیید کرد. عمر از پذیرش دعوتش خودداری کرد و از وی خواست غذا را برای وی در محل اقامت خلیفه فراهم کند:

غزوت مع عمر - رضی الله عنه - الشام فنزلنا منزلاً، فجاء دهقان یستدل علی امیر المؤمنین حتی أتاه؛ فلما رأى الدهقان عمر سجد. فقال عمر: ما هذا السجود؟ فقال: هكذا نفع بالملوك. فقال عمر: اسجد لربك الذي خلقك. فقال: يا امیر المؤمنین، انی قد صنعت لك طعاماً، فأنتی. قال: فقال عمر: فی بیتك من تصاویر العجم؟ قال: نعم. قال: لا حاجة لنا فی بیتك، و لكن انطلق فابعث لنا بلون من الطعام و لا تزدنا علیه ...^۱

باید توجه داشت که منطقه شامات مالا مال از تصاویر مشابهی بود که ساکنان آن منطقه - مسیحیان عرب - داشتند. عمر از آن دهقان نپرسید که آیا تصاویر کفر و شرک دارد یا خیر، بلکه پرسید تصاویری از عجمان دارد یا نه. این شیوه بیانگر مخالفت خلیفه دوم با غیر عرب به ویژه ایرانیان است. مسلماً چنین تفکری همواره زمینه ساز توسعه رفتار غیر اسلامی در امر فتوحات بوده است.

۵ - ۴ - عواید مادی جنگ

کشورگشایی‌های خلیفه دوم درآمدهای فراوانی برای دستگاه حکومت و مجریان آن داشت. این امر عامل تاثیرگذاری بر توجه خلیفه دوم بر عواید مادی جنگ‌ها بود. مواردی که در ادامه بدان اشاره می‌کنیم، برخی عایدات اقتصادی جنگ‌ها و پیامدهای حاصله از آن است.

۱ - ۵ - ۴ - عام الرمادة

اموالی را که والیان عمر در سال قحطی که به نام «عام الرمادة» از آن یاد شده است، برای وی به مدینه ارسال کردند، قابل قیاس با شرایط اقتصادی آن زمان مدینه نیست. به عنوان مثال، اموالی را که عمرو عاص که از طریق دریا برای عمر روانه کرد، تقریباً بیست قایق حاوی آرد و روغن و از راه زمینی هزار شتر آرد بود. معاویه نیز مقادیر هنگفتی معادل سه

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک، ۳/ ۸۳-۸۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۲۳/ ۱۵۳-۱۵۴.

هزار بار شتر آرد و سه هزار عبا - به عنوان لباس - برای عمر ارسال کرد. سعد نیز دو هزار بار شتر آرد فرستاد:

بعث عمرو و بعشرین سفینه تحمل الدقیق و الودک، و بعث فی البر بألف
بعیر تحمل الدقیق، و بعث إلیه معاویة بثلاثة آلاف بعیر تحمل الدقیق، و
بثلاثة آلاف عباءة، و بعث عمرو بخمسة آلاف كساء، و بعث سعد بألفی
بعیر علیها دقیق.^۱

آسودگی اقتصادی والیان برای عمر نیز هویدا بود، و او نیز از ثروت و مکتند و اندوخته شده توسط آنان که کاملاً محصول لشکرکشی‌های انجام شده‌ی زمان خلافتش بود، به خوبی آگاه بود. در «عام الرمادة» عمر از روی عتاب، عمرو بن عاص را عاصی بن عاصی خطاب می‌کند و به او تنگی معیشت مردم مدینه و آسودگی عمرو عاص در مصر را یادآور می‌شود، عمرو عاص نیز در پاسخ وعده می‌دهد که کاروانی از شتران بفرستد که ابتدایش مدینه و انتهایش در مصر (نزد عمرو عاص) باشد.

أن عمر كتب إلی عمرو بن العاص عام الرمادة: «من عبد الله عمر أمير
المؤمنین إلی العاصی بن العاصی، سلام علیک، أما بعد: أفترا نى هالكاً و
من قبلى و تعيش أنت و من قبلك، فیا غوثاه، یا غوثاه».
فكتب إلیه عمرو بن العاص: «سلام علیک، فإنی أحمد الله إلیک الذی
لا إله إلا هو، أما بعد: فقد أتاک الغوث، فلأبعثن إلیک بعیر أولها عندک
و آخرها عندی إن شاء الله».^۲

۲-۵-۴- مشاطره اموال والیان

فراوانی درآمدهای استان‌داران به گونه‌ای بود که خلیفه دوم امکان کنترل کامل دارایی‌شان را نداشت، از این رو، وی به عنوان راهکاری جهت افزایش درآمد حکومت مرکزی و عایدات مردم، اقدام به تقسیم اموال آنان (= مشاطره) می‌کرد. این تقسیم، گاه به میزان نیمی از کل اموال استان‌دار بود. اما در چنین روشی نکته‌ای مبهم قرار داشت که اگر اموال مشاطره

۱. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱۰/۳۸۳.

۲. همان ۱۰/۳۸۲؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳/۲۳۶.

شده متعلق به استان دار نبود و وی به واسطه سوء استفاده از موقعیت خود به آن‌ها دست پیدا کرده بود، چرا نیم دیگر ضبط نشد و اگر این اموال متعلق به شخص وی بود، اصولاً چرا باید تقسیم می‌شد:

فقاسم عمر هؤلاء القوم، فأخذ شطر أموالهم حتى أخذ نعلًا و ترك نعلًا،
و كان فيهم أبو بكر، فقال له: إني لم ألك شيئًا، فقال: أخوك علي بيت
المال و عشور الأبلّة فهو يعطيك المال تتجر فيه، فأخذ منه عشرة آلاف،
و يقال قاسمه فأخذ شطر ماله.^۱

در این جا به دو مورد از تقسیم اموال که توسط عمر اتفاق افتاد، اشاره می‌کنیم:

۱-۲-۵-ع- معاذ بن جبل و اموال یمن

هنگامی که معاذ بن جبل از یمن باز می‌گشت، عمر از وی در مورد اموال به دست آمده پرسید. معاذ در پاسخ گفت که اموال مزبور را رسول خدا ﷺ بر وی مباح کرده است و پس از ایشان ابوبکر نیز در این مورد با وی مخالفت نکرد. عمر نیز در پی این ماجرا مخالفتی نکرد تا این که معاذ مدعی شد که در خواب صحنه محشر و حرکت مردم را در حالی دیده که خود قادر به برخاستن از جایش نبوده است. عمر با شنیدن رؤیای مذکور به وی گفت که گمان می‌کند که این به سبب اموال حاصل شده از یمن است و در پی آن به معاذ دستور داد اموال خود را دو نیمه کرده و نیمی از آن را میان مردم تقسیم کند:

قال عمر بن الخطاب لمعاذ بن جبل: إن عندك مالاً أصبته من الیمن؟
فقال: قد طيبه لي رسول الله - صلى الله عليه و سلم، و لم يعرض لي فيه
أبو بكر، فترکه عمر.

فرأى معاذ في منامه كأن الناس يحشرون، فأراد أن ينهض فلم يقدر،
فقصّ ذلك على عمر، و قال: ما أظن هذا إلا لمكان المال؟ فقال عمر:
اقسمه قسمين، فاجعل شطره للمسلمين، فقسمه فيهم.^۲

۲-۲-۵-ع- عمرو بن العاص و اموال مصر

۱. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱۰/۳۸۵-۳۸۶.

۲. همان ۱۰/۳۶۹.

پس از فتح مصر و تسلط عمرو عاص بر دارایی آن، خلیفه دوم نامه‌ای به وی فرستاد و یادآور شد که گزارش اموالی که به دست او رسیده است، با آنچه که وی پیش از به قدرت رسیدن در مصر در اختیار داشته، هم‌خوانی ندارد. عمرو عاص نیز در پاسخ مدعی شد که سرزمین مصر سرزمین تجارت و کشاورزی است و بهره‌وی نیز معمولاً بیش از نیاز هزینه‌های جاری اوست. این سخن عمر را خوش نیامد و قانع نشد. در پی آن عمر دوباره نامه‌ای به سوی عمرو عاص فرستاد و در آن رسماً به وی اعلام کرد که به او سوء ظن پیدا کرده و پاسخ وی، بوی ترس از حسابرسی می‌دهد. در نتیجه محمد بن مسلم را مأمور کرد که اموال وی را تقسیم کرده و عمرو عاص را نیز مجبور به اطاعت از وی در امر تقسیم اموال کرد:

كان عمر یكتب أموال عماله إذا ولّاهم و یقاسمهم ما زاد علی ذلک و ربما أخذهم منهم، فكتب إلى عمرو بن العاص - و هو بمصر - أنه قد فشت لك فاشیة من متاع و رقیق و آنية و حیوان لم تكن لك حین ولیت مصر؟ فكتب عمرو: إن أرضنا أرض متجر و مزدرع، فنحن نصیب فضلاً عما نحتاج إليه لنفقتنا. فكتب إليه عمر: إني قد خبرت من عمال السوء ما كفی، و کتابك إلى كتاب ضجر قد ألقه الأخذ بالحق، فقد سؤت بك ظناً، و قد وجهت إليك محمد بن مسلمة لیقاسمك مالک، فاخرج مما یطالبک به، و اعفه من الغلظة علیک، فانه برح الخفاء.^۱

از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که هدف فتوحاتی که در زمان خلیفه دوم انجام شد عایدات مادی فراوانی بود که از این راه نصیب مسلمانان می‌شد. این غنائم و مالیات‌ها هم فراوان بودند و هم به جهت ساختار حکومتی آن روز، غیر قابل نظارت. از این رو، خلیفه در مواردی که خود تشخیص می‌داد، اموال استان‌داران و کارگزاران خود را تقسیم می‌کرد و نیمی از آن را به نفع حکومت مرکزی تصرف می‌نمود.

هم‌چنین در منقولات بلاذری گزارشی مبنی بر اینکه این سیره عمر به گونه‌ای به گفتار یا سیره رسول خدا ﷺ منتسب شود، به چشم نمی‌خورد.

۱. همان ۱۰/۳۶۹؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۱۷.

۵- عثمان بن عفان

در امر فتوحات، شیوه ترغیبی عثمان نیز با شیوه ابوبکر مشابه بود. این نکته از نامه‌ای که به معاویه نوشته، آشکار است. وی در این نامه از معاویه می‌خواهد که مردم را به شرکت در جنگ و کسب غنیمت ترغیب کند.

... فكتب إلى عثمان يسأله المدد، فكتب إلى معاوية يسأله أن يشخص إليه من أهل الشام و الجزيرة قوماً ممن يرغب في الجهاد و الغنيمة. فبعث إليه معاوية ألفى رجل أسكنهم قاليقلا و أقطعهم بها القطائع^۱

از امتیازاتی که عثمان برای معاویه قائل شد این بود که وی را به ولایت شام و الجزیره منسوب کرد و پس از مدت کوتاهی اختیار جمع‌آوری جزیره را نیز به وی واگذار کرد. روشن است که این در اقتدار اقتصادی معاویه نقش بسزایی داشته است:

لما استخلف عثمان بن عفان - رضی الله عنه - كتب إلى معاوية بولايته الشام، و ولي عمير بن سعد الأنصاري الجزيرة، ثم عزله و جمع لمعاوية الشام و الجزيرة و ثغورهما.^۲

زمانی که عثمان به خلافت رسید، حبیب بن مسلمه فهری را به جنگ ارمنیه فرستاد. حبیب در فتح شام و جنگ رومیان اثری نیکو به جا گذاشته بود و عمر و پس از وی عثمان و نیز خلفای پس از ایشان، بر این نکته واقف بودند. وی با شش هزار، و به قولی هشت هزار نفر، از اهل شام و الجزیره عازم آن دیار شد و به قالیقلا رسید و پس از جنگ، به آنان به شرط جلای وطن یا ادای جزیه امان داد. بسیاری از آنان دیار خود را ترک کردند و به رومیان ملحق شدند.^۳ پس از مدتی، حبیب برای نبرد با «بطریق ارمنیاقس» از عثمان مدد خواست. در این‌جا بود که عثمان نامه‌ای به معاویه نوشت از او خواست که اهالی شام و الجزیره را که میل جهاد و غنیمت دارند به یاری وی فرستد. بنابراین، دریافت غنیمت یکی از محورهای ترغیب مردم به جنگ بود.

باید پذیرفت که مرام‌نامه جنگ‌ها و فتوحات عثمان نیز مانند دو سلف پیشینش صرفاً بر پایه

۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۹۶-۱۹۷.

۲. همان، ص ۱۸۴.

۳. همان، ص ۲۰۰.

جزیه استوار بود و در آن دعوت به اسلام جایگاه ویژه‌ای نداشت. فرماندهان سپاه عثمان به «بطریق خلاط» به شرط خراج و به اهالی بسرجان، قریه‌های ارجیش و باجنیس در مقابل جزیه امان دادند. آنان در ادامه نیز از اهالی نشوی و جمیع سرزمین‌های بسفرجان، اراضی هصابنه و افارسته و سیسجان و ویص، قلعه‌های سیسجان، اردساط - شهر قرمز - جرنی، اشوش، ذات اللجم وادی احرار و تمامی قریه‌های دبیل، سراج طیر و غروند بر همین روال، پیمان بر خراج یا جزیه گرفتند. آنان با اهالی حوارح و کسفریبیس و کسال و خان و سمسخی و الجردمان و کستسجی و شوشت و بازلیت و نیز از اهالی قلرجیت و ثریالیت و خاخیط و خوخیط و اُرطهال و باب اللال و صناریه و دودانیه با همین روش رفتار کردند. شهر بیلقان شفشین و مسفوان و اود و مناطق فراوان دیگری نیز که در تاریخ مضبوط است، با همین روش جنگیدند و یا پیمان بر جزیه گرفتند.^۱

حبیب بن مسلمة - فرمانده لشکر عثمان - در جنگ با مسیحیان، یهودیان و زردشتیان منطقه «دبیل» بر همین مرام با آنان پیمان بست. البته وی در این جا خراج را نیز بر مسأله جزیه افزود و بر اساس آن قبول مصالحه کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ هذا كتاب من حبيب بن مسلمة لنصاري أهل
دبيل و مجوسها و يهودها، شاهدم و غائبهم: إني أمتتكم على أنفسكم
و أموالكم و كنائسكم و بيعكم و سور مدینتكم فأنتم آمنون و علينا الوفاء
لكم بالعهد ما وفیتم و أدیتم الجزية و الخراج ...^۲

اهالی این مناطق یا باید در مقابل این سپاهیان می‌ایستادند و کشته می‌شدند و یا در مقابل حفظ جان و مال و مکان‌های دینی خود در حیطة قلمرو خلیفه وارد می‌شدند. در هیچ‌یک از این لشکرکشی‌ها دعوت به اسلام ضبط نشده است، به طوری که اگر در موردی نیز دعوت به اسلام مشاهده شود، باید آن را از نوادر و احیاناً به ضرورت سیاسی دانست. از مواردی که در آن دعوت به اسلام ذکر شده است، کردهای بلاسجان‌اند که البته در تاریخ آمده است اکثراً جزیه پرداختند و گروه اندکی هم به صدقه (یعنی پذیرش اسلام) راضی شدند: «و دعا

۱. همان، ص ۱۹۹-۲۰۲.

۲. همان، ص ۱۹۹.

أكراد البلاسجان إلى الإسلام، فقاتلوه فظفر بهم فأقر بعضهم بالجزية و أدى بعض الصدقة و هم قليل»^۱.

در ماجرای مصالحه مسیحیان اهل «جزران» و توافقشان با حبیب بن مسلمة، وی رسماً اعلام کرد، هدیه‌ای را که مسیحیان برای توافق و صلح به وی پرداخته بودند، مورد قبول وی قرار گرفته و وی نیز آن را بخشی از جزیه آنان به حساب آورده است!^۲ سپس وی در توافقی دیگر با مردمان «تفلیس» رسماً به آنان وعده آزادی در مراسم دینی داد و با آنان بر امان نامه‌ای بر جان و مال توافق کرد. متن این امان نامه از موارد معمول طولانی‌تر و شامل شروط مفصل‌تر بود که جزیه تنها بخشی از متن امان نامه را تشکیل می‌داد. وی با آنان بر پرداخت جزیه توافق کرد و به آنان تذکر داد که جزیه تعیین شده برای هر خانوار است و آنان حق ندارند برای فرار از پرداخت جزیه و کاهش میزان آن، خانواده‌های خود را ادغام کنند! این مصالحه از نادر مواردی است که حبیب پس از آن که شروط امان دادن تفلیسیان را می‌نگارد، می‌گوید که اگر تفلیسیان زکات دهند و نماز بگذارند برادر دینی ما خواهند بود:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ هذا كتاب من حبيب بن مسلمة لأهل طفليس من منجليس من جرزان القرمز بالأمان على أنفسهم و بيعهم و صوامعهم و صلواتهم و دينهم على إقرار بالصغار، و الجزية على كل أهل بيت دينار؛ و ليس لكم أن تجمعوا بين أهل البيوتات تخفيفاً للجزية، و لا لنا أن نفرق بينهم استكثاراً منها، و لنا نصيحتكم و ضلعتكم على أعداء الله و رسوله - صلى الله عليه و سلم - ما استطعتم و قرى المسلم المحتاج ليلة بالمعروف من حلال طعام أهل الكتاب لنا و انقطع برجل من المسلمين عندكم فعليكم أداؤه إلى أدنى فئمة من المؤمنين إلا أن يحال دونهم و إن أنبتم و أقمتهم الصلاة فأخواننا في الدين، و إلا فالجزية عليكم، و إن عرض للمسلمين شغل عنكم فقهركم عدوكم فقهر ماخوذين بذلك و لا هو ناقض عهدكم، هذا لكم و هذا عليكم شهد الله و ملائكته و كفى

۱. همان، ص ۲۰۲.

۲. همان، ص ۲۰۰: «و ذکرتم أنکم أحببتم سلماً و قد قومت هدیتکم و حسبتمنا من جزیتکم».

بِاللهِ شَهِيداً^۱

باید توجه داشت که چنین پیمانی قدر اقل تا اواخر قرن نخست هجری برقرار بود، اما به مفاد اسلامی آن عمل نمی‌شد. جراح بن عبدالله حکمی از عمال مروانیان با اینکه مفاد این پیمان نامه را مجدداً تنفیذ کرد، اما در تنفیذ آن نه تنها به مسلمان شدن اهالی اشاره‌ای نکرد، بلکه به گونه‌ای با آن مبارزه می‌کرد:

و کتب الجراح بن عبد الله الحکمی لأهل تفلیس کتاباً منسخته:
بسم الله الرحمن الرحيم؛ هذا کتاب من الجراح بن عبد الله لأهل تفلیس
من رستاق منجلیس من کورة جرزان أنه أتونی بکتاب أمان لهم من
حبيب بن مسلمة علی الإقرار بصغار الجزية و أنه صالحهم علی أرضین
لهم و کروم و أرحاء یقال لها واری، و سابینا من رستاق منجلیس و عن
طعام و دیدونا من رستاق قحویط من جرزان علی أن یؤدوا عن هذه
الأرحاء و الكروم فی كل سنة مائة درهم بلا ثانیة، فأفندت لهم أمانهم و
صلحهم و أمرت الإیراد علیهم، فمن قرئ علیه کتابی فلا یتعد ذلك فیهم
إن شاء الله و کتب.^۲

عمر بن عبدالعزیز همین جراح مذکور را از ولایت خراسان عزل کرد و گفت: وی از مسلمانان به این بهانه که برای فرار از جزیه مسلمان می‌شوند، جزیه می‌گیرد. این موجب شده است که آنان به دین سابق خود روی آورند و به اسلام روی خوش نشان ندهند:

و فیها فی رمضان منها، عزل عمر بن عبد العزيز الجراح بن عبد الله
الحکمی عن إمرة خراسان، بعد سنة و خمسة أشهر، و إنما عزله لأنه کان
یأخذ الجزية ممن أسلم من الکفار و یقول: أنتم إنما تسلمون فراراً منها.
فامتنعوا من الإسلام و ثبتوا علی دینهم و أدوا الجزية.^۳

۱. همان، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۲. همان، ص ۲۰۱.

۳. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ۹/ ۱۸۸.

نتیجه

آنچه در مسیر این تحقیق تاریخی به دست آمد، تفاوت میان جنگ‌های رده و فتوحات را نشان داد و معلوم شد جنگ‌های رده که عمدتاً در زمان ابوبکر انجام شد، ناشی از آن بود که برخی قبایل مسلمان از پرداخت صدقات به خلیفه خودداری کردند. آنان در حالی به ارتداد متهم شدند که برخی تصریح می‌کردند از اسلام روی نگردانده‌اند. این بدان معنا بود که ارتداد آنان به دلیل عدم پرداخت صدقات به خلیفه بوده است و نه ارتداد از اسلام. به هر حال، سرداران خلیفه با آنان جنگیدند و آنان را به پرداخت صدقات به خلیفه ملزم کردند. اما اهداف خلفای سه‌گانه از جنگ‌ها و فتوحات نیز ایجاد منابع و درآمدهای اقتصادی، از طریق دریافت جزیه و خراج بوده است. معمولاً اهالی سرزمین‌های مورد هجوم، باید بین کشته شدن و تخریب شهرها و عبادتگاه‌های خود و یا پرداخت جزیه و خراج یکی را انتخاب می‌کردند. شواهد بررسی شده نشان داد که در بین گزینه‌های پیش رو، جز موارد بسیار شاذ، گزینه‌ای به عنوان دعوت به اسلام مطرح نیست. این نکته به خوبی در صلح‌نامه‌ها و امان‌نامه‌های خلفا و سرداران سپاه به چشم می‌خورد.

بنابراین، با توجه به آنچه از بلاذری ذکر شد می‌توان دریافت که:

- ۱- اهداف خلفای سه‌گانه از جنگ‌ها و فتوحات، چیزی جز دریافت وجوه مادی حاصل از آن نبود. این وجوه می‌توانست ذیل عنوان صدقه از مسلمانان یا جزیه و خراج از غیر آنان باشد.
 - ۲- مردم سرزمین‌هایی که مورد تهاجم قرار می‌گرفتند، در نهایت بین مرگ و تخریب اموال از یک سو یا جزیه و خراج از سوی دیگر مخیر می‌شدند.
 - ۳- شواهد بلاذری نشان می‌دهد، آنچه در فتوحات مورد اشاره نبوده، دعوت به اسلام بوده است.
 - ۴- در موارد بسیار اندک، به دعوت به اسلام نیز اشاره شده است.
- ضروری به نظر می‌آید که در کاوشی عمیق‌تر و جامع‌تر دیگر متون اصلی تاریخی نیز مورد تدقیق قرار گیرد.

فهرست منابع

- ابن أثير الجزري، عز الدين علي بن أبي الكرم، *أسد الغابة في معرفة الصحابة*، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٩ ق = ١٩٨٩ م.
- ابن سعد، محمد بن سعد، *الطبقات الكبرى*، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٠ ق = ١٩٩٠ م.
- ابن كثير الدمشقي، أبو الفداء اسماعيل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٧ ق = ١٩٨٦ م.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیع، ١٤١٥ م.
- أبو الفداء، اسماعيل بن علی، *تاریخ أبی الفداء المسمی المختصر فی أخبار البشر*، تحقیق محمود دیوب، بیروت، دار الكتب العلمية، [بی تا].
- بلاذری، أحمد بن یحیی، *أنساب الأشراف = کتاب جمل من أنساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفكر، چاپ اول، ١٤١٧ ق = ١٩٩٦ م.
- _____ *فتوح البلدان*، بیروت، دار و مکتبة الهلال، ١٩٨٨ م.
- حاکم نيسابوری، محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١١ ق = ١٩٩٠ م.
- حداد عادل، غلامعلی، *دانشنامه جهان اسلام*، جلد ٣، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، چاپ اول، ١٣٧٦.
- جزیری، عبد الرحمن، *کتاب الفقه علی المناهب الاربعه*، تصحیح محمود عمر الدمیاطی، بیروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ ق = ٢٠٠٣ م.
- جعفریان، رسول، *منابع تاریخ اسلام*، قم، انصاریان، ١٣٧٦.
- عسکری، سید مرتضی، *عبد الله بن سبا*، [بی جا]، نشر توحید، چاپ ششم تصحیح شده، ١٤١٣ ق = ١٩٩٢ م.
- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الهجرة، چاپ دوم، ١٤٠٩ ق.

A Study of the Centrality of Materialism in the Battles of Triple Caliphs Based on Belazari Transmissions

Muhammad Hussein Emamiju
Hussein Radhawi

This essay is a study and analysis of the motives and goals of triple caliphs in their wars and battles based on two works by Ahmad Ibn Yahya Belazari – i.e. Futuh ul-Buldan and Ansabul al-Ashraf . This article shows that the underlying motive of these wars and battles were not invitation to Islam, but in the first place, they fought their wars to earn alms from those who had revolted against their dominion and in the second place they sought to expand the borders of Muslim administration and receive more ransom and tax.

Key Words: Islamic Battles, Radeh Wars, Ansabul al-Ashraf, Futuh ul-Buldan, Ransom and Tax.